

[وجه عبارت «یتناول الوالی» در کلام محقق 1](#_Toc95210701)

[اشتراط عقل در ثبوت زکات 2](#_Toc95210702)

[کلام محقق حلی 2](#_Toc95210703)

[مراحل بحث درباره زکات مال مجنون 4](#_Toc95210704)

[مرحله اول: مقتضای اطلاقات مثبت زکات 4](#_Toc95210705)

[مرحله دوم: تسرّی حکم از صبیّ به مجنون 5](#_Toc95210706)

[مرحله سوم: مقتضای روایات خاصه 6](#_Toc95210707)

[روایت اول: صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج 7](#_Toc95210708)

[روایت دوم: روایت موسی بن بکر 8](#_Toc95210709)

[معنای «مصاب» و بررسی تفاوت یا عدم تفاوت آن با «مجنون» 8](#_Toc95210710)

**موضوع**: اشتراط عقل در زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## وجه عبارت «یتناول الوالی» در کلام محقق

بحث درباره عبارت محقق حلی در شرایع بود. ایشان فرمود: برخی زکات را در غلّات طفل واجب می دانند و برخی آن را مستحب می دانند. سپس می نویسد:

و كيف قلنا فالتكليف بالإخراج يتناول الوالي عليه[[1]](#footnote-1)

درباره وجه این عبارت، توضیحاتی در جلسه گذشته بیان شد که یکی از آن توضیحات را تکمیل می کنیم.

در شرایع در ابتدای بحث آمده است:

فالبلوغ يعتبر في الذهب و الفضة إجماعا نعم إذا اتجر له من إليه النظر استحب له إخراج الزكاة من مال الطفل و إن ضمنه و اتجر لنفسه و كان مليا كان الربح له و يستحب له الزكاة أما لو لم يكن مليا أو لم يكن وليا كان ضامنا و لليتيم الربح و لا زكاة هاهنا.

به این معنا که اگر ولیّ برای طفل تجارت کند، مستحب است از مال طفل زکات را اخراج کند ولی در صورتی که مال طفل را قرض برداشت - شرط قرض نیز ملیّ بودن ولیّ و مال داشتن اوست- و برای خودش تجارت کند، سود برای خود ولیّ است و اخراج زکات مستحب است. اما در صورتی که ولیّ ملیّ نباشد و به نیت خودش تجارت کند یا متّجر با مال صبیّ، ولیّ نباشد، ضامن هستند و ربح برای یتیم است و زکاتی ثابت نیست.

این عبارت ظاهرا ناظر به عبارت شیخ طوسی در نهایه و مبسوط است که در جلسه گذشته خوانده شد. شیخ طوسی می فرماید: اگر متّجری که ولایت یا وکالت ندارد با مال طفل تجارت کند و سودی حاصل شود، این سود به بچه می رسد و در اینجا خود متّجر می تواند زکات را اخراج کند. پس برای اخراج زکات، ولیّ بودن مُخرِج لازم نیست و غیر ولیّ نیز می تواند زکات مال صبیّ را اخراج کند. مرحوم محقّق این مطلب را قبول ندارد و تنها بیان می کند: زکات جایی مستحب است که ولیّ برای خودش – در فرض ملیّ بودن - یا برای طفل، تجارت کند. در صورتی که ولیّ برای خودش تجارت کند و حق تجارت نداشته یا غیر ولیّ با مال طفل تجارت کند، حق اخراج زکات نیست و استحبابی وجود ندارد.

عبارت مرحوم محقّق می تواند ناظر به این باشد که در مسأله‌ی متّجری که غیر ولیّ باشد، ممکن است طبق مبنای مرحوم شیخ قائل شویم بر غیر ولیّ اخراج زکات مستحب باشد و شاید به اطلاق روایات «فان عمل به ففیه الزکاه» تمسک شود. اما در بحث زکات غلّات طفل، چنین اطلاقی وجود ندارد و چه زکات غلّات طفل واجب باشد یا مستحب باشد، تنها ولیّ می تواند زکات را پرداخت کند و دیگران حق اخراج زکات را ندارند.

## اشتراط عقل در ثبوت زکات

### کلام محقق حلی

مرحوم محقق در ادامه می نویسد:

و قيل حكم المجنون حكم الطفل و الأصح أنه لا زكاة في ماله إلا في الصامت إذا اتجر له الولي استحبابا.

ایشان می فرماید: اصحّ آن است که در مال مجنون زکاتی نیست مگر در صامت یعنی طلا و نقره در صورتی که ولیّ برای مجنون با آن تجارت کند که در این صورت، اخراج زکات مستحب است.

البته ظاهرا روایات اطلاق دارد و بیان می کند: در مال التجاره مجنون، اخراج زکات مستحب است چه مال التجاره پول باشد و چه غیر پول باشد. خیلی از اوقات، با متاع و کالا تجارت می شود و وجهی ندارد که مال التجاره به طلا و نقره اختصاص داده شود.

مرحوم محقق عبارتی در مختصر دارد که موهِم آن است که حتی در مال التجاره مجنون، زکات نیست اما مطمئن نیستم که مراد ایشان از عبارت مختصر این باشد. زیرا از عبارت معتبر که شرح مختصر است، استفاده می شود که در مال التجاره صبیّ و مجنون، زکات مستحب است. به هر حال، عبارت مختصر عبارت جالبی نیست به خصوص با توجه به عبارتی که پیش از آن در شرایع دارد و تغییر عبارت داده که این تغییر عبارت، موهِم همان معنایی است که بیان شد.

ایشان در مختصر می نویسد:

نعم لو اتجر من إليه النظر أخرجها استحبابا. و لو ضمن الولي و اتجر لنفسه كان الربح له، إن كان مليا، و عليه الزكاة استحبابا.و لو لم يكن مليا و لا وليا ضمن و لا زكاة، و الربح لليتيم. و في وجوب الزكاة في غلات الطفل روايتان، أحوطهما: الوجوب. و قيل: تجب في مواشيهم، و ليس بمعتمد. و لا تجب في مال المجنون، صامتا كان أو غيره. و قيل: حكمه حكم الطفل، و الأول أصح.[[2]](#footnote-2)

ایشان در شرایع درباره مال مجنون می نویسد: الأصح أنه لا زكاة في ماله إلا في الصامت إذا اتجر له الولي استحبابا. در حالی که در اینجا به صورت مطلق می نویسد: و لا تجب في مال المجنون، صامتا كان أو غيره. از اطلاق این عبارت به خصوص با توجه به عبارت شرایع، برداشت می شود که در صورت تجارت با مال مجنون، زکات استحباب ندارد. هر چند ایشان در اینجا تعبیر «لا تجب» کرده است اما چون در شرایع ذیل همین بحث، استحباب زکات مال التجاره مجنون را مطرح کرده است اما در اینجا اشاره ای به استحباب نکرده اند، ایهام دارد که زکات مال التجاره مجنون در نظر ایشان مستحب نیست. البته کلام ایشان تصریح در عدم استحباب ندارد ولی ایهام دارد.

اما به نظر می رسد مراد ایشان اطلاق نباشد به خصوص با توجه به عبارت معتبر که از آن استفاده می شود در مال التجاره مجنون و مجنونه، زکات مستحب است.

ایشان در انتها بیان کرده: و قيل: حكمه حكم الطفل، و الأول أصح این عبارت ناظر به کسانی است که قائل به وجوب زکات در غلّات مجنون هستند، اما ایشان این مطلب را صریحا ردّ می کند به خصوص در معتبر بر این مطلب تکیه دارند که هیچ وجهی ندارد در غلّات مجنون قائل به وجوب زکات شویم و اگر قائل به وجوب زکات شویم در غلّات طفل است و الحاق مجنون به طفل بدون وجه است.

محقق حلی در معتبر می فرماید: شیخ مفید و شیخ طوسی، مجانین را به اطفال ملحق کردند ولی این الحاق وجهی ندارد. ایشان در شرایع، درباره وجوب زکات غلّات طفل با تردید برخورد کرده است اما در مختصر و شرح آن معتبر، هر چند تردید کرده است اما به عدم وجوب میل دارد و در مجموع، زکات غلّات طفل را احوط استحبابی می داند. ایشان در معتبر می نویسد:

ثمَّ لو سلمنا الوجوب في غلة الطفل تبعا لما ادعياه (شیخ مفید و شیخ طوسی)، فمن أين يلزمه (علی القاعده یلزم صحیح است) مثله في المجنون؟[[3]](#footnote-3)

کلام ایشان ادامه ای دارد که بعدا می خوانیم.

### مراحل بحث درباره زکات مال مجنون

درباره مجنون یک بحث قاعده ای وجود دارد که علی القاعده باید چگونه حکم کرد؟ بحث دوم این است که آیا از حکم طفل، می توان حکم مجنون را استفاده کرد؟ بحث سوم این است که از روایات مرتبط با زکات مال مجنون، چه چیزی استفاده می شود؟

#### مرحله اول: مقتضای اطلاقات مثبت زکات

بحث اول بستگی به این دارد که آیا اطلاق مقامی مجموع ادله، اقتضا می کند که در مال مجنون زکات واجب باشد؟ به نظر می رسد استفاده وجوب زکات در مال مجنون و صبیّ از اطلاق مقامی مجموع ادله مشکل است. به خصوص درباره مجانین که تعداد آنها از اطفال بسیار کمتر است، همچنین مال داشتن مجنون بسیار کمتر است. بر خلاف صبیّ به خصوص در صورتی که یتیم باشد که ارث به او می رسد و مال دارد. پس مال داشتن مجنون به میزان نصاب زکات، فرد نادر است و اثبات وجوب زکات با اطلاق مقامی مجموع ادله مشکل است.

#### مرحله دوم: تسرّی حکم از صبیّ به مجنون

بحث دوم که حکم را از صبیّ به مجنون سرایت دهیم، به نظر صاحب معتبر وجهی ندارد. ایشان می فرماید: جامع گیری به این صورت که مجنون مانند صبیّ عقل ندارد و سرایت حکم از صبیّ به مجنون، صحیح نیست. زیرا روشن نیست منشأ حکم به وجوب زکات در غلّات بچه به خاطر عقل نداشتن او باشد. محقق در معتبر می نویسد:

فان جمع بينهما بعدم العقل، كان جمعا بقيد عدمي لا يصلح للعلة.

برخی از این عبارت برداشت کردند که محقق بیان می کند: قید عدمی هیچ گاه صلاحیت علت بودن را ندارد. اما روشن نیست مراد ایشان این باشد و گویا بیان می کنند که عدم عقل، قید عدمی صالح للعلیه نیست نه آنکه مطلقا قید عدمی صلاحیت علیت ندارد. پس قید «لا یصلح للعلیه» می تواند جنبه احترازی داشته باشد نه آنکه جنبه توضیحی داشته باشد.

به هر حال، ایشان در ادامه بیان می کند که ممکن است نکته چیز دیگری باشد که احتمال آن می تواند مانع سرایت حکم از صبیّ به مجنون شود. ایشان می نویسد:

و يمكن الفرق بين الطفل و المجنون بأن الطفل لبلوغه التكليف غاية محققة فجاز أن يجب الزكاة في ماله لانتهاء غاية الحجر، و ليس كذلك المجنون، و إذا تحقق الفرق، أمكن استناد الحكم الى الفارق.

ایشان بیان می کند: ممکن است گفته شود طفل به طور طبیعی بالغ می شود ولی مجنون متعارفا عاقل نمی شود. همین می تواند فرق بین صبیّ و مجنون باشد.

در توضیح باید گفت: حکم وضعی، نیازمند حکم تکلیفی است حال چه قائل به مبنای شیخ انصاری باشیم که حکم وضعی را منتزع از حکم تکلیفی می داند چه مانند دیگران حکم تکلیفی را مصحّح حکم وضعی می دانند. با این فرض، حکم تکلیفی مصحّح یا منشأ انتزاع حکم وضعی، الزاما حکم تکلیفی متوّجه به ولیّ نیست و می تواند حکم تکلیفی متوجّه به خود صبیّ باشد اما حکم تکلیفی بعد از بلوغ. پس به این اعتبار که بر بچه بعد از بلوغ واجب است که زکات مالش در صباوت را بپردازد، از این حکم تکلیفی بعد از بلوغ، حکم وضعی در حال صباوت انتزاع می شود. هر چند امکان دارد گفته شود: با ثبوت حکم وضعی در زمان صباوت، بر ولیّ واجب است زکات را اخراج کند. به هر حال، ممکن است حکم وضعی ابتداء و اولا بالذات از حکم تکلیفی متوجه به صبی بعد از بلوغ انتزاع شده باشد یا مصحّح آن باشد. اما چنین احتمالی در مجنون وجود ندارد زیرا حکم تکلیفی در حال عقل متعارفا در حق او تصویر نمی شود. احتمال همین مطلب در تفاوت بین صبیّ و مجنون کافی است.

با الهام از فرمایش محقق می توان تقریب دیگری داشت که زکات و لو زکات مستحبّی، یک نحو تطهیر نسبت به مال است. بچه چون بالغ می شود و قصد تصرّف در مال را دارد، شارع مقدّس می تواند از ابتدا یا بعدا پرداخت زکات مال را مستحب کرده باشد تا قذارت مال و لو به نحو تنزیهی از بین برود. پس امکان دارد شارع مقدّس به این ملاحظه که قذارت مرتبه ضعیف که در مال وجود دارد در حال کِبَر از بین برود، زکات را جعل کرده باشد اما مجنون غایتی ندارد و مجنون هیچ گاه به تنهایی در مال تصرّف نمی کند. همین می تواند منشأ این باشد که حکم استحباب در غلّات صبیّ جعل شده باشد اما حکم استحباب در غلّات مجنون جعل نشده باشد.

باید دقت داشت: این فارق قطعی نیست اما با وجود این نکته عقلایی فرق، اطمینان به الغای خصوصیت عرفی ایجاد نمی شود.

سوال: حتی اگر نکته عقلایی به ذهن نرسد، باز می توان اطمینان به الغای خصوصیت را نفی کرد.

پاسخ: بله لازم نیست و مطلب ایشان که «لا یصلح للعلیه» صحیح است. اگر عرف تفاوت حکم را استغراب کند، دلالت عرفی ایجاد می شود و از حکم صبیّ، حکم مجنون را استفاده می کنیم. اما این استغراب در مورد بحث وجود ندارد و نهایتا نمی دانیم چرا شارع مقدس در غلات صبیّ حکم به استحباب زکات کرده است. در این حکم خاص تعبّدی همچنانچه بین غلّات و بین مواشی و نقدین فرق گذاشته شده، می تواند بین صبیّ و مجنون نیز فرق داشته باشد. اگر حکم عقلایی بود و مثلا بچه و مجنون نکته مشترک عدم عقل داشتند، الغای خصوصیت قابل طرح بود اما فرض آن است که حکمی تعبّدی است که نمی توان از آن الغای خصوصیت کرد.

#### مرحله سوم: مقتضای روایات خاصه

اصلی ترین دلیل درباره حکم زکات مال مجنون، روایات خاصه است. زیرا راه اول که قاعده اولیه با ضمیمه اطلاق مقامی مجموع ادله بود، به نظر ما روشن نیست. حتی اگر اطلاق مقامی مجموع ادله یا دلیل واحد را بپذیریم، این اطلاق مقامی متوقف بر نبود دلیل خاص است و با وجود دلیل خاص، اطلاق لفظی تقیید می خورد و اطلاق مقامی مجموع ادله شکل نمی گیرد. پس عمده روش سوم است.

ما این روایات را مرور می کنیم و از نظر سندی و متنی بحث می کنیم. این روایات در جامع الاحادیث باب سوم از ابواب من تجب علیه الزکاه ص 214 از ج 9 وارد شده است.

##### روایت اول: صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِنَا مُخْتَلِطَةٌ أَ عَلَيْهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ عُمِلَ بِهِ فَعَلَيْهَا زَكَاةٌ وَ إِنْ لَمْ يُعْمَلْ بِهِ فَلَا.[[4]](#footnote-4)

محمد بن اسماعیل که راوی از فضل بن شاذان است، محمد بن اسماعیل نیسابوری است که به نظر ما ثقه است و اگر کسی او را ثقه نداند، می تواند به وجهی که آیت الله والد در امثال این موارد دارند، تمسک کند. ایشان می فرماید: محمد بن اسماعیل همه جا در طریق فضل بن شاذان است و می توان گفت: یا ذکر محمد بن اسماعیل در روایات کلینی تشریفاتی بوده و کتاب فضل بن شاذان مشهور بوده است که در این صورت نیازی به اثبات وثاقت محمد بن اسماعیل نیست. یا ذکر محمد بن اسماعیل تشریفاتی نیست و کلینی برخی از کتاب های فضل بن شاذان را به اعتماد محمد بن اسماعیل نقل کرده است که در این صورت، اکثار روایت کلینی مثبت وثاقت محمد بن اسماعیل است.

البته به نظر ما حتی در طریق به کتب و طرق تشریفاتی نیز اکثار روایت، دالّ بر وثاقت مروی عنه است.

«مختلطه» در لسان العرب این گونه معنا شده است: و اخْتَلَطَ فلان أَي فسد عقله[[5]](#footnote-5)

بحث مشترکی بین مجنون و صبیّ وجود دارد که آیا زکاتی که در مال التجاره طفل یا مجنون مستحب است، در صورتی است که ولیّ تجارت کند یا اگر غیر ولیّ تجارت کند، باز زکات مستحب است؟ این بحث را در آینده بحث خواهیم کرد.

سوال: چرا در روایت بیان شده: «فعلیها زکاه» در حالی که امرأه مختلطه تکلیف ندارد؟ امکان دارد که مراد جنون ادواری باشد؟

پاسخ: «امرأه مختلطه» به معنای مجنون است نه مجنون ادواری و «فعلیها الزکاه» به اعتبار حکم وضعی ثابت در مال اوست نه آنکه حکم تکلیفی داشته باشد.

##### روایت دوم: روایت موسی بن بکر

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضیلِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ امْرَأَةٍ مُصَابَةٍ وَ لَهَا مَالٌ فِي يَدِ أَخِيهَا هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ أَخُوهَا يَتَّجِرُ بِهِ فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ.[[6]](#footnote-6)

در سند روایت دو نفر بحث دارد: یکی محمد بن الفضیل است و دیگری موسی بن بکر است که در جلسه آینده اجمالا درباره آنها بحث می کنیم. مرحوم آقای خویی عبارتی درباره موسی بن بکر دارند که جلسه آینده توضیح می دهیم.

###### معنای «مصاب» و بررسی تفاوت یا عدم تفاوت آن با «مجنون»

در این روایت کلمه «مصابه» به کار رفته است. در حاشیه از لسان نقل کرده است: ای مجنونه و يقال للمجنون: مُصابٌ.[[7]](#footnote-7)

پیش از لسان العرب در تهذیب اللغه ج 12 ص 178 وارد شده است: یقال للمجنون: مصاب در المحیط ج 8 ص 202 آمده است: المجنون مصاب. «المصاب المجنون» در کتاب الماء ج 2 ص 789 نیز وارد شده است. اما روایاتی وجود دارد که با معنا کردن مصاب به مجنون قابل جمع نیست و از این روایات استفاده می شود، مجنون با مصاب وارد شده است. در نهایه ابن اثیر ج 1 ص 309 آمده است:

أنّه رأى قوما مجتمعين على إنسان، فقال: ما هذا؟ فقالوا: مَجْنُون، قال: هذا مصاب، و إنما المَجْنُون الذى يضرب بمنكبيه، و ينظر فى عطفيه، و يتمطّى فى مشيته.

خلاصه معنای روایت این است که مجنون کسی است که در راه رفتن با تبختر راه می رود و گرنه این شخص مصاب است.

شبیه به این روایت در روضه الواعظین ج 1 ص 4 وارد شده است:

وَ رُوِيَ‌ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَرَّ بِمَجْنُونٍ فَقَالَ مَا لَهُ فَقِيلَ إِنَّهُ مَجْنُونٌ فَقَالَ بَلْ هُوَ مُصَابٌ إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ آثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.

روایت سوم در مشکاه الانوار ص 169 وارد شده است:

مر برسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) رجل وهو في أصحابه، فقال بعض القوم: مجنون، فقال النبي (صلى الله عليه وآله): بل هذا رجل مصاب، إنما المجنون عبد أو أمة أبليا شبابهما في غير طاعة الله

پیامبر ص در میان جمع اصحاب نشسته بودند و دیوانه ای از آنجا رد شد. برخی از اصحاب گفتند: این شخص دیوانه است و حرجی بر او نیست. احتمالا حرکات نامتعارفی انجام داده و این صحابی بیان کرده که حرجی بر او نیست و دیوانه است. خیلی از مواقع، پیامبر ص به تناسبات سعی می کنند، جنبه هدایتی خود را انجام دهند. در فکر افراد این است که شخص دیوانه است یا عاقل اما پیامبر ص به این فکر است که زمان و محیط آمادگی دارد که نکته ای برای هدایت بیان شود. مانند داستانی که افراد جمع شده بودند تا زور آزمایی کنند و ببینند زور چه کسی بیشتر است. اما پیامبر ص فرمودند: «اشجع الناس من غلب هواه» یا وقتی که اصحاب از جهاد بر می گشتند، فرمود: از جهاد اصغر برگشتید و جهاد اکبر باقی است.

به تناسب ذکر این نکته سودمند است که برخی از مردان خدا، از قضایای ساده و راحت نیز برداشت های متفاوتی از برداشت آدم های معمولی می کنند. مرحوم شیخ جعفر شوشتری وارد کاروانسرایی می شود و می بیند برخی از حیوان های باربر، بار خود را خالی کردند. ایشان شروع به گریه می کنند و در پاسخ به علت گریه می گویند: این حیوان ها بارهای خود را سالم به زمین گذاشتند، نمی دانم آیا ما می توانیم بارهایی که خداوند بر عهده ما گذاشته را سالم به زمین بگذاریم؟

 آن چه در آینه جواب بیند پیر در خشت خام آن بیند.

پیامبر ص مجنون را اینگونه تعریف کرد: فقال النبي (صلى الله عليه وآله): بل هذا رجل مصاب، إنما المجنون عبد أو أمة أبليا شبابهما في غير طاعة الله

شبیه به این روایت درباره اینکه عقل چیست و بی عقلی چیست؟ در کتاب العقل و الجهل این روایت وارد شده است:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.[[8]](#footnote-8)

عقل حتی به معنای عرفی، یعنی انسان سرمایه خود را به کمتر از مقداری که ارزش دارد، نفروشد. «ما عبد به الجنان و اکتسب به الجنان» اشاره دارد که دنیا متجر و تجارت خانه است و عاقل کسی است که کالای خود را ارزان نفروشد و با کالایی که می تواند آخرت را بخرد، دنیا را نخرد. «ابلیا شبابهما فی طاعه الله» و مانند آن نیز اشاره به این نکته است که سرمایه عمر و شباب در اختیار انسان است که ارزش آن طاعه الله و آخرت است. اگر کسی این سرمایه را به کمتر از آن بفروشد و صرف کند، دیوانگی است. به عبارتی این معامله سفهی است و سفیه کسی است که مال خود را ارزان بفروشد. این گونه صرف کردن عمر نیز سفاهت و ارزان فروشی است.

به هر حال در این روایات بین مجنون و مصاب فرق گذاشته است. چه فرقی بین آنها وجود دارد؟

با نگاه به لغت این احتمال به ذهن رسید که مصاب سبک تر از مجنون است. در صحاح ج 1 ص 165 وارد شده است:

و رجل مُصابٌ و فى عقله صَابَةٌ، أى فيه طَرَفٌ من الجنون.

در لسان العرب ج 1 ص 537 آمده است:

و رجلٌ مُصابٌ، و في عَقْل فلان صابةٌ أَي فَتْرة و ضَعْفٌ و طَرَفٌ من الجُنون؛ و في التهذيب: كأَنه مجنون. و يقال للمجنون: مُصابٌ.

گویا «مصاب» دو اطلاق دارد. یک اطلاق واسع که به شخصی که در مراحل اولیه جنون است را نیز «مصاب» می گویند. در روایت نیز همین مطلب در نظر است که این شخص، مراتب ابتدایی جنون را دارد و جنون اصلی، فراموش کردن آخرت است.

در تاج العروس ج 2 ص 155 آمده است:

و الصَّابَةُ: الضَّعْفُ في العَقْلِ يقال: رَجُلٌ مُصَابٌ. و في عَقْل فلانٍ صَابَةٌ أَي فَتْرَةٌ و ضَعْفٌ و طَرَفٌ من الجُنُون. و في التهذيب: كأَنَّه مَجْنُون. و يُقَال للمَجْنُون مُصَابٌ.

می توان گفت: «مصاب» اعم از «مجنون» است و به کسی که شیرین می زند نیز «مصاب» گفته می شود. در روایت نیز حضرت ع بیان می کند: این شخص شیرین می زند و مجنون کس دیگری است.

احتمال دیگر این است که هر چند مصداق «مجنون» و «مصاب» واحد است اما به دو اعتبار اطلاق شده است. «مصاب» گرفتار است اما «مجنون» بی عقل است. در روایت حضرت ع بیان می کند: این شخص بی عقل نیست و گرفتار است.[[9]](#footnote-9) حضرت ع در این روایت بیان می کند: دیوانه واقعی کسی است که عقل دارد اما از عقل خود استفاده نمی کند. مانند آیه قرآن ﴿هُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾[[10]](#footnote-10)

البته مطابق معنای اول، معنای «لهم مصابه» این است که لازم نیست دیوانه صدق کند و همین میزان که مراتب اولیه دیوانگی را داشته باشد و شیرین بزند، برای عدم وجوب زکات کافی است و ثمره فقهی مهمی بر آن مترتّب می شود.

به نظر می رسد، شیرین عقل ها نیز دیوانه حساب می شوند و اطلاق دیوانه آنها را هم شامل است هر چند گاهی دیوانه در معنای مضیّق به کار می رود اما مطابق معنای اصلی دیوانه، شامل این افراد نیز می شود. البته بین سفیه و دیوانه تفاوت وجود دارد. سفیه کسی است که کمال عقل را ندارد و سفاهت مانع از تعلّق زکات نیست. بله موجب محجوریت است. البته ممکن است در برخی از مراحل سفاهت، زکات واجب نباشد که در جلسه آینده در این باره صحبت خواهیم کرد.

1. [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج1، ص128.](http://lib.eshia.ir/71613/1/128/) [↑](#footnote-ref-1)
2. المختصر النافع، ج 1، ص: 53 [↑](#footnote-ref-2)
3. المعتبر في شرح المختصر، ج‌2، ص: 488 [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص542.](http://lib.eshia.ir/11005/3/542/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج7، ص294.](http://lib.eshia.ir/20007/7/294/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص542.](http://lib.eshia.ir/11005/3/542/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج1، ص537.](http://lib.eshia.ir/20007/1/537/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص11.](http://lib.eshia.ir/11005/1/11/) [↑](#footnote-ref-8)
9. ماشین بنده خدایی در زمستان پنچر شد و بعد از تعویض لاستیک، پیچ های لاستیک در برف گم شد. مجبور شد ماشین را رها کند و به شهر برود. اول شهر، تیمارستانی بود و دیوانه ای در حیاط بیمارستان بود. دیوانه به او گفت: چه کار داری؟ این شخص، ماجرا را تعریف کرد. دیوانه گفت: کاری نداشت، از هر چرخی یک پیچ بر می داشتی و لاستیک را می بستی و با سه پیچ آرام تا شهر می آمدی و ماشین را در بیابان رها نمی کردی. آن شخص گفت: تو با این همه هوش زیاد چرا در تیمارستان هستی. گفت: من دیوانه هستم اما خر نیستم. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره اعراف، آيه 179. [↑](#footnote-ref-10)